خارج اصول

جلسه86 \* دوشنبه 28/ 11/ 98

موضوع: مسأله ی ضد

­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

\*\*\*\*\*\*\*

از مباحث گذشته معلوم شد که تمانع بین ضدّین باعث نمی شود که وجود یک ضد، مقدّمه ی عدم دیگری باشد و عدم یک ضد مقدّمه ی وجود دیگری؛ بلکه هرگاه یکی از دو ضدّ در خارج محقّق شود، کشف می کنیم که ضدّ دیگر، مقتضی وجود ندارد، نه اینکه مقتضی داشته ولی ضدّ موجود، اثر آن را رفع کرده است، تا گفته شود: "ضدّ موجود، رافع اثر مقتضیِ ضدّ معدوم است"؛ لذا در بحث تضادّ، نهایت چیزی که می توان گفت این است که هر ضدّی نسبت به ضدّ دیگر، دافع است نه رافع؛ یعنی با تحقّق یک ضدّ در خارج، امکان تحقّق ضدّ دیگر ولو در حدّ اقتضاء، وجود ندارد؛ فالنسبة بین الضدّین بحسب الوجود هو التمانع بمعنی التدافع لا الترافع؛ مثلاً زمانی که سواد در یک محلّ موجود است، بیاض -که ضدّ سواد است- اقتضای وجود در آن محلّ در همان زمان را ندارد. و در مانحن فیه اگر ازاله محقّق شد، نماز در طول زمان ازاله، اقتضاء وجود ندارد و الّا مستلزم اجتماع ضدّین در مقام اقتضاست.

فتبیّن ممّا ذکرنا: عدم اقتضاء الأمر للنهی عن الضدّ الخاص علی مسلک المقدّمیة؛ و هذا من الوجوه الأربعة:

وجه اوّل

منافرة و معاندة بین دو ضدّ، مقتضی آن نیست که عدم یکی، مقدّم بر وجود دیگری باشد تا مقدّمیّت محقّق شود؛ بلکه ضدّین در یک رتبه اند؛ مقدّمیّت بین دو شیئ در صورت اختلاف رتبه بین آنها محقّق می شود.

وجه دوّم

اگر وجود احد الضدّین توقّف داشته باشد بر عدم ضدّ دیگر، مستلزم آن است که عدم احد الضدّین نیز متوقّف بر وجود ضدّ دیگر باشد؛ و این دور است.

وجه سوّم

اگر تضادّ، ملاک مقدّمیّت باشد و باعث شدد که وجود یک ضد متوقف بر عدم ضد دیگر باشد، در باب تناقض نیز باید همینطور باشد؛ یعنی وجود احد النقیضین متوقّف بر عدم دیگری باشد؛ و این مستلزم «توقّف الشیئ علی نفسه» می باشد؛-بلکه آنجا بطریق اولی است زیرا تنافر در تناقض، بیشتر از تنافر در تضادّ است- مثلاً الانسان و عدم الانسان؛ وجود انسان توقّف دارد بر عدم «عدم الانسان»؛ و عدم عدم انسان یعنی انسان پس انسان توقّف دارد بر انسان؛

وجه چهارم

تمانع بین ضدّین از باب تدافع است نه ترافع.

خلاصه ی بحث

تا اینجا گفتیم: اوّلین وجهی که برای «اقتضاء امر به شیئ، نهی از ضدّ را» گفته شده است که عبارت است از مقدّمیّت، قابل قبول نیست و اشکالات فراوانی دارد که گذشت.

این وجه(یعنی مقدّمیت) یک صغری و کبری داشت:

صغری: عدم ضدّ، مقدّمه ی وجود ضدّ دیگر است.

کبری: اگر عدم ضدّ مقدّمه ی وجود ضدّ دیگر باشد، حکم «عدم ضدّ» با حکم «وجود ضدّ دیگر»، متّحد است؛ مثلاً ازاله و ترک صلاة هر دو واجب اند.

نتیجه: عدم ضدّ، واجب است پس فعلش حرام است یعنی منهی عنه می باشد.

در مقام نقد و بررسی این برهان می گوییم: صغری یعنی مقدمیّت، باطل است.

نکته

[استاد:] می توانیم به این بحث یک نکته اضافه کنیم و آن اینکه سلّمنا صغری و کبری صحیح باشد، اما وجوب در اینجا شرعی نیست بلکه عقلی است زیرا وجوب «عدم ضدّ دیگر» از باب تلازم است و ارشادی است؛ و وجوب ارشادی عقلی، نمی تواند مثبت نهی و حرمت شرعی باشد بلکه مثبت نهی ارشادی است که مفسد نیست و در مانحن فیه موجب بطلان نماز نمی شود.

وجه دوّم(تلازم در وجود)

صاحب معالم و فخر رازی در «المحصول» می فرمایند:

صغری: عدم ضدّ با وجود ضدّ دیگر، متلازم در وجود هستند.

کبری: متلازمین در وجود، در حکم متّحد اند.

نتیجه: ازاله و عدم صلاة هر دو واجب اند؛ پس فعل صلاة، منهی عنه و فاسد است.

فنقول: الأمر بالشیئ یقتضی النهی عن ضدّه بالتلازم.

سؤال

فرق بین اقتضاء مقدّمی و اقتضاء تلازمی چیست؟ که مقدّمی قبول نشد ولی تلازمی قبول است.

جواب

در مقدّمیّت، وجوب ازاله نفسی است اما وجوب ترک صلاة، غیری است. اما در تلازم، حکم هر دو از یک نوع است زیرا هر دو از یک صغرای واحد بوجود آمده و معلول یک علّت واحدند که همان تلازم است.

مشهور از این وجه جواب داده اند؛ صاحب کفایه می فرماید:

نهایت چیزی که با وجه دوّم اثبات می شود این است که متلازمین در وجود، نباید حکم مخالف باهم داشته باشند بطوریکه فعل واجب، تکلیف بمالایطاق باشد؛ مثلاً «استقبل الی القبلة»؛ اگر قبله طرف مقابلِ ستاره ی جُدَی باشد، طبق تلازم باید «استدبار عن الجدی» واجب باشد. اما اینطور نیست بلکه فقط «استدبار عن الجدی» نباید حرام باشد؛ زیرا اگر حرام باشد، وجوب استقبال، تکلیف بما لایطاق می شود.

(پایان)